

وظائف تعلیمات کمونیستی

سخنرانی لنون تروتسکی در دانشگاه سوردف



لنون تروتسکی

ترجمه: حسین تقوی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

وظائف تعلیمات کمونیستی

- ۱- «شخص جدید» و انقلابی
- ۲- نپ، محاصره ی امپریالیستی و بین الملل
- ۳- انقلابی و تصوّف
- ۴- داروینیسم و مارکسیسم
- ۵- تنوری مبارزه انقلابی
- ۶- به یادبود خاطره ی سوردلف
- ۷- حزب در مشرق زمین
- ۸- دانشگاه سوردلف و لنین

منبع: نشریه کندوکاو (ترجمه: حسین تقوی)

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

مقدمه

[ترجمه زیر، متن سخنرانی لنون تروتسکی در ۱۸ ژوئن ۱۹۲۳ در دانشگاه سوردلف است که به مناسبت سالگرد پنجمین سال تأسیس این دانشگاه ایراد شد. متن سخنرانی تروتسکی اولین بار در شماره های ۱۴ و ۲۶ ژوئن ۱۹۲۳ در روزنامه پراودا، ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی چاپ شد. بعداً نشریه اینپیرکور (International Press Correspondence) که سرویس خبری بین الملل کمونیستی بود، نزدیک به نصف سخنرانی را در شماره ۱۶ اوت ۱۹۲۳ خود چاپ کرد. متن کامل این سخنرانی، از روی جلد ۲۱ کلیات تروتسکی، چاپ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، از روسی به انگلیس ترجمه شده و در کتاب مسائل زندگی روزمره چاپ پت فایندرپرس در نیویورک درج گردیده است. ترجمه فارسی زیر از روی متن سخنرانی تروتسکی، آن طور که در کتاب اخیرالذکر آمده، انجام شده است].

[یاکوف میخانیلوویچ سوردلف (۱۹۱۹ - ۱۸۸۵)، که این دانشگاه به یادبود او نام گذاری شده بود، یکی از رهبران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، صدر کمیته اجرائی مرکزی کنگره شوراها و دبیر کمیته مرکزی حزب بلشویک بود. او هم چنین اولین رئیس جمهور، جمهوری شوروی روسیه بود].

وظائف تعلیمات کمونیستی

۱- «شخص جدید» و انقلابی

رفقا! سراسر اتحاد شوروی- و ما باید مصرانه به خاطر داشته باشیم که از یک اتحاد تشکیل شده ایم- اکنون با جشن های پنجمین سالگرد حیات خود، غرق در زندگی است. باید اقرار کرد که پس از این که انسان چهلمین سالگرد زندگی خودش را پشت سر گذاشت، دیگر همه سالگردها مزه خود را کمی از دست می دهند. ولی اگر فقط یکی از پنجمین سالگردهای ما سزاوار توجه باشد و بتواند عملاً باعث طغیان روحی فرح انگیزی بشود، این سالگردی است که ما اکنون جشن می گیریم؛ سالگرد دانشگاه کمونیستی که بنا به گفته سوردلف، مولد جوانان حزبی است....

رفقا! غالباً گفته می شود که هدف تعلیمات کمونیستی، پروراندن نوع جدیدی از بشر است. این الفاظ کمی بیش از اندازه کلی و احساساتی هستند. قبول است که در موقع فرارسیدن سالگردها، بروز احساسات نه تنها مجاز است، بلکه قابل تشویق هم هست. ولی احتیاجی نیست که در این سالگرد به تفسیر بشردوستانه ی بی قواره ای از "بشر جدید" و یا هدف تعلیمات کمونیستی دست بزنیم. در این هیچ شکی نیست که بشر آینده، بشر اهل کمون، موجودی فوق العاده جالب و جذاب و با روانی-

فوتوریست^۱ ها^۱ مرا خواهند بخشید، ولی به وهم من بشر آینده دارای روان خواهد بود [خنده حضار]- بله، همان طور که می گفتم، روانی بسیار متفاوت با روان ما خواهد داشت. هدف کنونی- می بخشید ولی بدبختانه- تعلیم بشر آینده نیست. طرز برداشت تخیلی روان شناسانه- بشر دوستانه، چنین است که ما باید اول "نوع بشرهای جدید" را تعلیم بدهیم، و بعداً آن ها خودشان اوضاع جدید را خلق خواهند کرد.

ما این را باور نداریم. ما می دانیم که انسان ها مولود اوضاع اجتماعی هستند و نمی توانند به طریقی به بیرون از آن جهش کنند. ولی ما یک چیز دیگر را هم می دانیم؛ و آن این که رابطه متقابل العمل پیچیده ای بین انسان ها و محیط شان وجود دارد. اشخاص خودشان ابزار توسعه تاریخی هستند و نه کم اهمیت ترین این ابزار. بنابر این در داخل این به هم پیچیدگی بغرنج تاریخی، ما بین محیط و عملیات انسان های فعال، ما نباید تصور کنیم که مشغول خلق بشر کامل و به طور تجربی موزون اهل کمون هستیم (و دانشگاه سوردلف هم یکی از ابزار ماست)،- نخیر. ما داریم به انسان های حقیقی عصر خودمان شکل می دهیم، انسان هایی که مجبور هستند برای خلق شرایطی که از داخل آن بشر موزون اهل کمون پا به عرصه وجود می گذارد، جدال کنند. و این البته کار کاملاً متفاوتی است، به دلیل این که اگر بخواهیم خیلی رک صحبت کنیم؛ نوه نتیجه ما، یعنی بشر اهل کمون، یک انقلابی نخواهد بود.

در وهله اول این اشتباه به نظر می رسد؛ حتا توهین آمیز جلوه می کند. ولی چنین است. در مفهوم مان از "انقلابی"، ما افکار، نیروها و مجموعه کل شور و هیجانات خود را ترکیب می کنیم. بنابر این کلمه ی "انقلابی" آغشته است با عالی ترین ایده آل ها و اخلاقیاتی که از کل تکامل فرهنگی عصر ما قبل ما به دست ما رسیده است. بنابر این به نظر می رسد که وقتی ما به نسل های آینده به عنوان انقلابیون نگاه نمی کنیم، داریم از آن ها هتک شرف می کنیم. ولی ما نباید فراموش کنیم که یک

^۱ - (Futurists)

انقلابی، محصول اوضاع تاریخی بخصوصی است، محصول جامعه‌ی طبقاتی است. انقلابی، یک تجرید روان شناسانه نیست. انقلاب به خودی خودش یک اصل تجربیدی نیست، بلکه یک حقیقت مادی تاریخی است که از میان تخصصات طبقاتی، از میان انقیاد قهرآمیز یک طبقه به وسیله طبقه دیگر، رشد می‌کند. بنابر این انقلابی یک تیپ مشخص تاریخی- و نتیجتاً یک تیپ موقتی است. ما به حق افتخار می‌کنیم که متعلق به این تیپ هستیم. ولی ما با عمل خود مشغول خلق کردن شرایط یک نظام اجتماعی هستیم که در آن تخصصات طبقاتی، انقلابات؛ و بنابر این انقلابی هم، وجود نخواهد داشت. البته خود معنی کلمه "انقلابی" را می‌توان آن قدر توسعه داد تا تمام افعال آگاهانه بشری را در بر بگیرد- مانند فعالیت در راه مهار کردن طبیعت، توسعه دست آوردهای تکنیکی و فرهنگی، و یا حتی پل زدن به طرف سایر منظومه‌ها که اکنون نه می‌توانیم در باره اش چیزی بدانیم و نه حتی تصورش را بکنیم. ولی رفقا، ما حق نداریم دست به چنین توسعه نامحدودی از کلمه "انقلابی" بزنیم، به این خاطر که ما به هیچ وجه وظیفه مشخص تاریخی، سیاسی و انقلابی خودمان را- که عبارت است از برانداختن جامعه طبقاتی- انجام نداده ایم.

اجتماع ما جهش بزرگی به خارج از برده داری سرمایه داری کرده است، ولی هنوز حتی آستانه اجتماع موزون کمونیستی هم قابل رویت نیست. در نتیجه- من فکر نمی‌کنم تأکید بر روی این موضوع جایش این جا نباشد، و در فرا رسیدن سالگرد دانشگاه سوردلف بیش تر از همیشه هم باید تأکید شود- ما اصلاً نباید تصور کنیم که هدف تعلیمات ما خلق اهالی موزون کمون تحت شرایط آزمایشگاهی است؛ آن هم در این دوره فوق العاده ناموزونی انتقالی جامعه. چنین هدفی رقت آور است و خیال بافی بچه گانه. ما می‌خواهیم جنگندگان و انقلابیونی خلق کنیم که محافظ و جانشین سنن تاریخی انقلابی ای باشند که ما هنوز موفق به تحقق کامل آن نشده ایم.

۲- نپ^۲، محاصره ی امپریالیستی و بین الملل

بنابر این وقتی که ما به مسأله به این صورت صحیح، مشخص، و تاریخی برخورد کنیم، آن موقع شک و شبهه های معینی که از بعضی از رفقا شنیده می شود (آن هائی که- چطور بگویم؟- چارچوب فکری بیش از اندازه بشر دوستانه ای دارند)، بعضی از این شک و شبهه ها به خودی خود از بین می روند. در باره خطرات نپ (NEP)، نگرانی وجود دارد. آن ها به ما می گویند آیا تعلیم انسان جدید تحت نپ غیرقابل تصور نیست؟ اجازه بدهید این سؤال را مطرح کنم: خود ما تحت چه شرایطی تعلیم یافتیم؟ نسل ما اکنون جشن چهلمین سالگرد حیاتش را هم پشت سر گذاشته، و به طور کلی تمام حزب ما، در تحت دوران سرمایه داری تعلیم یافته است. و حزب ما، یک حزب انقلابی با قشر مخصوص و بی مانند خود بار نمی آمد، اگر که حاصل شرایط رژیم بورژوائی نبود که رژیم تزاری هم به آن افزوده شده بود. و اگر ما اکنون در کشور خود نپ را داریم- یعنی روابط بازاری را- و اگر بنا بر این امکان بازگشت سرمایه داری وجود دارد- بله از نظر تنوریک امکانش هست! (اگر ما، به عنوان یک حزب، خیانت و یا اشتباهی که از نظر تاریخی عظیم است مرتکب شویم)- بله، اگر این

^۲ - (NEP)- نپ- سیاست اقتصادی جدید. سیاستی بود که در اوائل سال ۱۹۲۱ توسط دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه به تصویب رسید. زمینه تصویب این سیاست از طرف دولت شوروی، خرابی های عظیم جنگ داخلی، تأخیر انقلاب جهانی و سیاست قبلی موسوم به کمونیسم نظامی بود که روابط با دهقانان را به نقطه شکست رسانده بود و تولیدات صنعتی را تا میزان ۱۸ درصد تولیدات سابق پائین آورده بود. سیاست اقتصادی جدید که به ابتکار لنین به تصویب رسید، به جای مصادره تولیدات کشاورزی، طلب مالیات به صورت تولیدات از دهقانان می کرد و اجازه می داد که دادوستد بازاری تا میزان محدود و کنترل شده ای جریان یابد. بلشویک ها این سیاست را به عنوان یک "عقب نشینی سوسیالیستی" تلقی می کردند که برای بالا رفتن تولیدات کشاورزی و صنعتی و تا اندازه ای جبران خسارات سال های جنگ داخلی، ضروری است.

خطر وجود دارد، چگونه آن را با هدف تان که پرورش تبعه موزون کمون باشد، می‌سنجید.

ولی اگر مسأله تعلیم جنگندگان برای کمونیسم باشد، آن وقت اجازه بدهید بپرسم که از چه نظر شرایط بازار، که در طی مبارزه به ما تحمیل شده، می‌تواند از پرورش یک روان مملو از مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر، در بین نسل جوان جلوگیری کند؟ اسپارت‌ها عادت داشتند که بنده‌ها و برده‌ها مست را به جوانان نشان بدهند تا بدین وسیله آنان را از مشروب خوری متنفر سازند. تصور نمی‌کنم که دانشجویان سوردلف در این زمینه احتیاج به چنین روش‌نمایی داشته باشند [خنده]. ولی در رابطه با مسائل اجتماعی، و به این خاطر که مبادا ما اشتباهاً برداشت کنیم که به همین زودی کاملاً و قاطعانه از آستانه سوسیالیسم گذشته ایم، تاریخ بعضی اوقات آدم‌های نپ^۳ هوشیار، و بعضی اوقات حتا مست را، که بنده بازار هستند به ما نشان می‌دهد. تاریخ به ما می‌گوید که این امروز یک نیمه‌تخیل است ولی فردا اگر حزب ما در برابر مشکلات توسعه تاریخی تن به تسلیم بدهد، آن وقت بازگشت سرمایه‌داری به واقعیت تبدیل خواهد شد.

من می‌پرسم از چه نظر نپ می‌تواند در پرورش جنگندگان انقلابی اختلال ایجاد کند؟ خیر، نمی‌تواند. در حقیقت [نپ] وظائف تاریخی ما را مشخص‌تر می‌کند و امروزه به عنوان یک نمونه منفی، مهم‌ترین روش تعلیم انقلابی کارگر و دهقان را برای ما فراهم می‌کند.

ولی نپ تنها مشخصه‌ای نیست که به ما یادآوری می‌کند که هنوز وارد دنیای پر از صلح و خوشی کمون نشده ایم. یادآور دیگر ما، بنده‌های خیلی بالا رتبه خارج هستند. تاریخ گاه به گاهی آن‌ها را به مستی می‌اندازد و آن‌ها هم یادداشت‌هایی

^۳ - کسانی که در اثر جریان یافتن روابط بازاری محدود در شوروی امکان تجارت را یافته بودند به (آدم‌های نپ) معروف شدند.

برای ما می فرستند تا به ما یادآوری کنند که هنوز بورژوازی، مالکیت خصوصی، و سرمایه، حقایق و فاکتورهای پرقدرتی هستند.

در رابطه با این بندگان بالا رتبه، که به خاطر دلایل کاملاً قابل فهم نزاکت بین المللی اسم شان را نمی برم، سرمقاله ای با تیتز بسیار رسائی- که آن را هم تکرار نخواهم کرد- در شماره ی امروز یانوششکایا پراودا [پراودای جوانان] چاپ شده است. (از کنجکاوان دعوت می شود به شماره اخیر این روزنامه مراجعه کنند).^۴

در این جا این آقایان که اسم شان قابل ذکر نیست، با اعمال خود به ما یادآوری می کنند که مبارزه طبقاتی در تجربه ما هم شکل دیپلماتیک به خود گرفته و هم شکل نظامی، به این خاطر که ما پرولتاریائی هستیم که- به گفته انگلس- در دولت متشکل شده و به وسیله بورژوازی که خودش هم در چند دولت متشکل شده، محاصره شده ایم. و روابط ما با دولت های دیگر چیزی نیست جز مبارزه طبقاتی که اشکال مختلفی به خود گرفته است: یعنی این که در مواقع معینی اشکال علناً انقلابی و نظامی دارد، و در مواقع دیگر به اشکال رفورمیستی و دیپلماتیک در می آید. این تنها یک استعاره و یا یک بدیع پردازی نیست، بلکه واقعیت تاریخی زنده و غیرقابل انکاری است!

ما مشغول پیشبرد مبارزه طبقاتی بی وقفه ای به وسیله دیپلماسی، دادوستد خارجی، و دفاع نظامی هستیم. این یک مبارزه طبقاتی است که به سراسر طول سرحدات ما توسعه یافته است. صحنه جنگی است که ۵۰ هزار ورست طول دارد و به مراتب از خط استوا طولانی تر است. این خودش بی اهمیت ترین فاکتوری نیست که از یک طرف امکان کلی بافی بشردوستانه در باره شخص جدید را از میان بر می دارد و از طرف دیگر ما را هر چه استوارتر به واقعیت سرسخت جنگنده انقلابی پیوند می دهد.

^۴ - تیتز سرمقاله آن روز "مرزرتسی" بود که چیزی شبیه بدذات معنی می دهد.

موقعی که ما در مبارزه داخلی مان در خطوط جلوی جبهه درگیر بودیم، در طرف دیگر هر جبهه دوستاتی داشتیم- کارگران و دهقانان. و امروز در صحنه جهانی، در آن طرف سرحدات زمینی و دریایی ۵۰ هزار ورستی خود هم دوستانی داریم که در عقب جبهه به دشمن ضربه می زنند- جنبش جهانی طبقه کارگر. برای انقلابیون جوان ما، همبستگی با آن ها، جزء اساسی یک تعلیم کمونیستی واقعی است. البته مارکس، البته انگلس، البته لنین، اساس، پایه و سنگ بنای تئوری هستند. ولی با کتاب تنها، فقط می توان کرم کتاب را تعلیم داد!

جنگندگان انقلابی را تنها می توان تحت شرایطی تعلیم داد که در آن واحد هم بر پایه سنگ بنای تئوری استوار باشند، و هم از نزدیک و به طور جدائی ناپذیر با واقعیات عملی مبارزه طبقاتی انقلابی در سراسر جهان متصل شده باشند. زیر نظر داشتن این مبارزه عالم گیر با منتهای دقت، رسوخ کردن به منطق آن، درک قوانین درونیش؛ این ها شرایط ابتدائی برای تعلیم انقلابیون جوان در عصر ما هستند، عصری که در آن تمامی سیاست و تمامی فرهنگ، حتا پلیدترین و خونین ترین تضادهایش، بیش از پیش بین المللی می شوند.

۳- انقلابی و تصوف

دانشگاه سوردلف باید انقلابیون را تعلیم دهد. انقلابیون چه کسانی هستند؟ خصائص اصلی آن ها چیست؟ باید تأکید کرد که ما، حتا به خاطر تمرکز فکری، حق نداریم انقلابیون را از پایه طبقاتی ای که بر اساس آن تکامل یافته اند، و بدون آن وجود ندارند، جدا کنیم. انقلابیون عصر ما، که تنها می توانند به طبقه کارگر وابسته باشند، دارای خصائص روانی، کیفیات فکری، و اراده مخصوص به خود هستند. اگر ضروری و ممکن باشد، انقلابیون به عنف سدهای تاریخی را می شکنند. اگر امکانش نباشد، راه خود را کج می کنند. اگر امکان راه کج کردن نباشد، انقلابیون صبورانه و مصرانه می خراشند، ریز ریز می کنند و جلو می روند. آن ها انقلابی

هستند، به این خاطر که ترسی از درهم شکستن موانع و یا بکار بردن جبر بی رحمانه ندارند. آن‌ها ارزش تاریخی این چیزها را می‌دانند. تقلائی دانمی آن‌ها در اینست که تمام ظرفیت تخریبی و خلاقه کار خود را مورد استفاده قرار دهند؛ یعنی این که از هر شرایط معین تاریخی، حداکثر آن چیزی را که قابل استفاده برای پیشبرد طبقه انقلابی است، استخراج کنند.

انقلابیون در فعالیت‌های خود تنها توسط موانع بیرونی محدود می‌شوند و نه موانع درونی، یعنی این که باید خود را آن‌چنان تعلیم بدهند که وضع خود و واقعیت مادی و مشخص کل صحنه عملیات خود را، هم از جنبه‌های مثبت و هم منفی آن، دریابند و بیان صحیح سیاسی آن را ترسیم کنند. ولی اگر انقلابی از درون دست و پایش به وسیله موانع ذهنی برای عمل کردن بسته شده باشد، کمبود ادراک و یا اراده داشته باشد، به وسیله ناسازگاری درونی و تعصبات مذهبی، ملی، نژادی و یا شغلی، علیل شده باشد، آن وقت او حداکثر فقط یک نیمه انقلابی است.

رفقا! اکنون برای انقلابیون آن قدر موانع در شرایط عینی وجود دارد که دیگر آن‌ها نمی‌توانند اجازه دهند که موانع ذهنی هم‌یه موانع و اصطکاک‌های عینی افزوده شود. بنابر این تعلیم انقلابیون باید بالاتر از همه به معنی رهائی از تمام جهالت‌ها و خرافات موروثی باشد که غالباً حتا در آگاهی‌های خیلی "حساس" هم حفظ شده است. و بنابر این ما به هر کس که جرأت بیان این را داشته باشد که گویا ممکن است احساسات و طرز تفکر صوفیانه و مذهبی با کمونیسم سازگار باشد، مخالفت آشتی ناپذیر ابراز می‌داریم.

همان‌طور که می‌دانید چند وقت پیش یکی از رفقای معروف سوئدی در باره‌ی سازگاری مذهب نه تنها با عضویت در حزب کمونیست، بلکه با جهان بینی مارکسیستی، مطالبی نوشت.^۵ ما الحاد را که عنصر جدانشدنی از طرز تلقی

^۵ - در سال ۱۹۲۳، ست هوگ لاند (۱۹۵۶-۱۸۸۴) مقاله‌ای در روزنامه‌ی حزب کمونیست سوئد نوشت و طی آن سعی کرد ثابت کند که شخص می‌تواند در عین حال هم کمونیست باشد و

ماتریالیستی از زندگی است، یکی از شرایط اولیه برای تعلیم تنوریک یک انقلابی به شمار می آوریم. آن هانی که به دنیائی دیگر اعتقاد دارند، قادر نیستند که تمام شور و هیجان خود را بر روی تغییر تحول این دنیا متمرکز کنند.

۴- داروینیسم^۶ و مارکسیسم

بدین خاطر است که علوم طبیعی چنین اهمیت عظیمی را در دانشگاه سوردفن داراست. بدون داروین، ما نمی توانستیم آن جانی باشیم که اکنون هستیم. رفقا، من به خاطر می آورم که چگونه سال ها قبل... چند سال می شود؟ تقریباً ربع قرن پیش، وقتی که در زندان اودسا بودم، برای اولین بار کتاب منشاء انواع، گزینش طبیعی داروین را مطالعه کردم. به روشنی تکان عظیمی را که در موقع خواندن آن کتاب ها به من دست داد، به خاطر می آورم. به خاطر نمی آورم کجای کتاب منشاء انواع، گزینش طبیعی بود که در آن داروین توسعه بال طاووس و یا یکی دیگر از ماکیان خوش خط و خال را تشریح می کند و نشان می دهد که چگونه از اولین تغییر رنگ جزئی، غامض ترین ریزه کاری ها، نتیجه می شود.

باید بگویم که تنها در آن لحظه بود که به هنگام در نظر گرفتن دُم طاووس از نقطه نظر چشم انداز تنوریک از تفسیر داروین، احساس کردم که باید یک ملحد باشم. برای این که اگر طبیعت قادر باشد به وسیله روش های "کور" خود چنین ریزه کاری پرشکوهی را انجام دهد، چرا این کار باید احتیاج به دخالت نیروهانی از خارج داشته باشد؟ چند ماه بعد، موقعی که شرح زندگی داروین به قلم خودش را می خواندم، -

هم معتقد به مذهب. او این طور بحث می کرد که برای عضویت در حزب کمونیست، لازم است که شخص تنها برنامه ی حزب و انضباط آن را قبول داشته باشد. او در بین سال های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ مبارزه ای بر سر این موضوع و مسائل دیگر را علیه کمیته اجرائی بین الملل کمونیستی رهبری کرد و بالاخره در اوت ۱۹۲۴ از حزب کمونیست اخراج شد.

^۶ - Darwinism (پیرو مکتب داروین)

تمام این چیزها به محکمی در خاطره ام جای گرفته است. وقتی که به آن جا رسیدم که چیزی شبیه این الفاظ را می گوید: اگر چه من، داروین، تنوری خلقت کتاب مقدس را رد کرده ام، هنوز اعتقاد خود را به خدا حفظ کرده ام- عمیقاً متأثر شدم؛ برای داروین نه برای خودم. و هنوز هم نمی دانم که آیا این یک دروغ مصلحت آمیز بود و یا یک احترام دیپلماتیک به اذهان اجتماعی بورژوازی انگلیس، دو روترین بورژوازی دنیا. و یا این که واقعاً سلول های کوچکی در مغز این پیرمرد- یکی از پرنبوغ ترین مغزهای تاریخ بشر- وجود داشت که از زمان طفولیت، هنگامی که برای کشیش شدن تحصیل می کرد، اعتقاد مذهبی در آن جا داده شده بود و تحت تأثیر داروینسم قرار نگرفته بود؟ رفقا، من تصمیم گرفتم که این سؤال روان شناسی را دنبال نکنم. ولی آیا واقعاً اهمیتی دارد؟ حتا اگر چارلز داروین، همان طور که خودش می گوید، اعتقاد خود را به خدا از دست نداد، برعکس داروینسم کلاً با این اعتقاد آشتی ناپذیر است.

از این نظر، و همین طور از نقطه نظرهای دیگر، داروینسم پیش قدم مارکسیسم است. از نقطه نظر وسیع ماتریالیستی و دیالکتیکی، مارکسیسم کاربرد داروینسم در مورد اجتماع بشری است، لیبرالیسم منچستری، سعی کرده است که داروینسم را به طور مکانیک وارد جامعه شناسی کند. این کوشش ها تنها به قیاس های بچه گانه ای برای استتار توجیهات مکارانه بورژوازی ختم شده اند: رقابت بازاری با قانون "ابدی" مبارزه برای بقا وجود توضیح داده می شود. احتیاجی نیست که در باره این ابتدالات جدل کنیم. درک جریان زنده وجود در رابطه اولیه آن با طبیعت غیرآلی؛ در خصوصیت یافتن و تکامل بعدی اش؛ در دینامیک اش؛ در تغییر یافتن ضرورت های زندگی در بین ابتدائی ترین انواع گیاهان و جانوران؛ در مبارزه هایش؛ تغییر و تحول هایش؛ رشدش، همان طور که اشکال پیچیده تری به خود گرفت؛ در پدیدار شدن "اولین" بشر یا جاندار هومونیدش؛ در به دست گرفتن اولین اشیاء ابزار شکلش؛ در توسعه تشریک مساعی بدوی اش؛ در به کار گرفتن ابزاری که خود این

جانداران ساخته بودند؛ در درجه بندی های بعدی اجتماعش بر پایه توسعه وسائل تولید، یعنی وسائل به زیر سلطه آوردن طبیعت؛ در جنگ طبقاتی اش؛ و آخر الامر، در مبارزه اش برای از میان برداشتن طبقات، تنها اتصال درونی داروینیسیم و مارکسیسم است که چنین ادراکی را ممکن می سازد.

ادراک دنیا از چنین نقطه نظر وسیع ماتریالیستی نشانه اینست که شخص برای اولین بار از قید موروث تصوف رها شده و هر دو پای خود را محکم بر زمین گذاشته است. این به معنی دانستن این نکته است که شخص در آینده هیچ گونه موانع ذهنی درونی نخواهد داشت که مانع از مبارزه شود، و این که مقاومت و مخالفت، تنها از بیرون است که باید بر حسب شرایط مبارزه، گاهی آن را تحلیل برد، گاهی حيله به کار برد، و گاهی هم آن را خرد کرد.

۵- تنوری مبارزه انقلابی

چقدر ما گفته ایم که "در پایان، عمل پیروز می شود." این گفته از این نظر صحیح است که مجموعه تجربه یک طبقه و تمام بشریت، تدریجاً تخیلات و تنوری های غلطی را که بر پایه کلی گویی های شتاب زده بنا شده اند، کنار می ریزد. ولی می توان با حقیقت مساوی گفت که "در پایان، تنوری پیروز می شود"، وقتی که مقصود ما این باشد که تنوری در واقع کل تجربه بشری را دربر می گیرد. اگر از این نقطه نظر دیده شود، مقابله بین تنوری و عمل از بین می رود، به این خاطر که تنوری چیزی نیست مگر صحیح در نظر گرفتن و کلیت دادن به عمل. نه خود تنوری، بلکه به طور سرسری، خالصاً تجربی و خام در نظر گرفتن آنست که عمل را مغلوب می کند. ما از هر جهت حق داریم که بگوئیم "خودتان را با تنوری مسلح کنید، چرا که در تحلیل نهائی، تنوری پیروز می شود." برای این که قادر باشید به درستی شرایط مبارزه را که شامل وضع طبقه خودتان هم می شود، ارزیابی کنید، شما به متد

قابل اطمینانی برای تعیین جهت سیاسی و تاریخی احتیاج دارید. این مارکسیسم است، و یا با توجه به عصر ما، لنینیسم.

مارکس و لنین بزرگ ترین راهنمایان ما در حوزه تفکر اجتماعی هستند. عقاید این دو نفر که تجسم جهان بینی ماتریالیستی و دیالکتیکی است، اساس برنامه دانشگاه کمونیستی سوردلف را تشکیل می دهد. مارکس- لنین! اینست آن ترکیبی که مانع از هر نوع تفکر "آکادمیسی" است. منظور من آن بحث هائی در باره آکادمیسم است که در مدارس شما برگزار می شد و بعداً راه خود را به طرف ستون های مطبوعات عمومی حزب باز کرد.^۷ آکادمیسم، به معنی اعتقاد داشتن به اهمیت تئوری به خودی خودش، برای ما انقلابیون دو برابر پوچ است. تئوری در خدمت مجموعه ی بشریت است؛ در خدمت امر انقلاب است.

این درست است که در دوره مشخصی از توسعه اجتماعی ما، کوشش هائی برای جدا کردن مارکسیسم از عمل انقلابی، صورت گرفت. این طی دوره به اصطلاح مارکسیسم قانونی، در سال های دهه ی ۱۸۹۰ بود.^۸ مارکسیست های روسیه به دو اردوگاه تقسیم شده بودند: مارکسیست های قانونی، در سالن های ژورنالیستی در مسکو و پتروگراد؛ و مجمع اخوت زیرزمینی- در زندان ها، تبعیدگاه های کیفری، مهاجرت، و وضع غیرقانونی.

^۷ - مقصود مناظره ای است که در پایان سال ۱۹۲۱ در روزنامه پراودا جریان داشت و طی آن سعی می شد چرخش بعضی از جوانان به طرف آکادمیسم با تئوری باقی های تجربیدی توضیح داده شود.

^۸ - مارکسیست های قانونی، گروهی بودند که قبل از انقلاب روسیه مارکسیسم را آن چنان از محتوای انقلابی اش تهی کرده بودند که تحت رژیم تزاری امکان فعالیت علنی و قانونی داشتند. رهبر این گروه پیتر استروو (۱۹۴۴-۱۸۷۰) بود. پس از انقلاب اکتبر، اغلب به دشمنان سرسخت دولت شوروی تبدیل شدند.

به عنوان یک قاعده کلی، در آن روزها قانونی ها، تحصیل کرده تر از ما گروه مارکسیست های جوان بودند. درست است که در بین ما یک گروه بسیار تحصیل کرده مارکسیست انقلابی هم وجود داشت، ولی تعداد این ها از انگلستان دست تجاوز نمی کرد. اگر بخواهیم با خودمان صادق باشیم، باید اذعان کنیم که ما در اکثریت قاطع مان، بسیار جاهل بودیم. بعضی وقت ها، برخی از عقاید داروین ما را شوکه می کرد. و تازه همه ما به آن جا نرسیدیم که فرصت خواندن داروین را پیدا کنیم. با وجود این من به طور حتم می توانم بگویم موقعی که یکی از این جوانان ۱۹ یا ۲۰ ساله زیرزمینی، با یکی از آن مارکسیست های قانونی برخورد می کرد و شاخ به شاخ می شد، این احساس را در بین جوانان بر می انگیزت که از همه این ها گذشته، باز ما از آن ها باهوش تر هستیم. این به سادگی یک تکبر بچه گانه نبود. خیر. کلید رمز این احساس این بود که اگر اراده برای عمل انقلابی نداشته باشید، غیرممکن است بتوانید واقعاً در مارکسیسم تسلط پیدا کنید. تنها اگر تنوری مارکسیستی با این اراده ترکیب شده و به طرف غلبه بر شرایط موجود هدایت شده باشد است که می تواند به صورت ابزاری برای مته زدن و سوراخ کردن در آید. و اگر این اراده ی انقلابی فعال غایب باشد، آن وقت مارکسیسم، فقط یک شبهه مارکسیسم است، یک چاقوی چوبی است که نه نیش می زند و نه می برد. و این همان چیزی بود که تحت هدایت مارکسیست های قانونی وجود داشت. آن ها تدریجاً به لیبرال ها تبدیل شدند.

آمادگی برای عمل انقلابی، شرط اولیه برای تسلط در دیالکتیک مارکسیستی است. یکی بدون دیگری نمی تواند زندگی کند. مارکسیسم نمی تواند آکادمیس باشد، مگر این که از مارکسیسم بودن- یعنی ابزار تنوریک برای عمل انقلابی بودن- افتاده باشد. دانشگاه سوردلف از ورطه انحطاط آکادمیکی محفوظ است، زیرا یک مؤسسه حزبی است، و در آینده هم یکی از سنگرهای قلعه محاصره شده انقلابی باقی خواهد ماند.

۶- به یادبود خاطره ی سوردلف

رفقا، بی دلیل نیست که دانشگاه شما سوردلف نام گذاری شده است. ما با علاقه عمیقی به یاکوف میخائیلوویچ [سوردلف] احترام می گذاریم، نه به عنوان یک تنورسین- که او نبود- بلکه به عنوان یک انقلابی که برای نیازهای عمل انقلابی به قدر کافی به متد مارکسیستی مسلط بود. مانند اکثریت قریب به اتفاق خود ما، او مستقلاً یک تنوری مارکسیستی توسعه نداد و آن را به دست آورد علمی جدیدی رهنمون نکرد، بلکه متد مارکسیستی را با اطمینان کامل به کاربرد تا ضربه های مادی به اجتماع بورژوانی وارد کند. این طوری است که ما او را می شناختیم و تا موقع مرگش هم به همین گونه بود. بالاترین مشخصه او بردباری واقعی اش بود. بدون این کیفیت، رفقا، شخص انقلابی نیست و نمی تواند هم باشد. مقصود گفتن این نیست که یک انقلابی نمی تواند جیون باشد. این دیگر خیلی ابتدائی و ساده است که در باره ی شجاعت به معنای فیزیکی آن صحبت کنیم. یک انقلابی باید چیزی بیش تر از این داشته باشد؛ بردباری ایدئولوژیکی؛ جسارت در عمل، قاطعیت در مواردی که هیچ گاه تاریخ از آن با خبر نبوده است و هنوز تجربه باید آن را تصدیق کند و بنا بر این چیزی غیر قابل تصور می نماید. ایده قیام اکتبر پس از انجام آن یک چیز است و تصور قیام اکتبر، قبل از انجام آن، کاملاً چیز دیگری است. از یک نظر بخصوص، تمام وقایع بزرگ، مردم را غافل گیر می کند. آیا ایده قیام اکتبر در آستانه وقوع این قیام تجسمی از غیرممکن و غیرقابل حصول به نظر نمی آمد، و آیا خیلی بیش تر از یکی دو تا از مارکسیست ها، اگر چه به نظر می رسید که در تمام مدت مستقیماً به طرف آن رژه می روند، با وحشت از آن روگردان نشدند؟ و اهمیت اکتبر در این واقعیت متجلی شد که در آن روزها تاریخ با دست خود، طبقات، احزاب و افراد را سبک سنگین می کرد و پوشالی ها را به دور می انداخت.

سوردلف به دور انداخته نشد. او یک جنگنده واقعی بود که از مصالح خوب ساخته شده بود و به اندازه کافی بر تسلیحات مارکسیسم تسلط داشت که بتواند محکم و

مطمئن از داخل روزهای اکتبر رد شود. من او را در تحت شرایط مختلفی دیده بودم: در میتینگ های عظیم توده ای، در جلسات داغ کمیته مرکزی، موقع خدمت در کمیسون ها، در کمیته انقلابی نظامی، و در جلسات کنگره های شوراهای سراسری روسیه. من پیش از یک بار صدای شیپور مانند سخنرانیش، و صدای "اطاق میتینگ" اش به عنوان عضو کمیته مرکزی را شنیده ام. و رفقا، حتا برای یک لحظه هم نمی توانم بیانی را که حاکی از شرمساری و یا گنجی باشد بر چهره اش مجسم کنم، دیگر چه رسد به ترس. در طی شوم ترین ساعات، همیشه یکسان بود: با نیم کلاه چرمی به سر، سیگاری به دهان، متبسم، لاغر، کوچک، همیشه در حال حرکت، و بالاتر از همه مطمئن و خونسرد... این همان گونه است که او در ژوئیه ۱۹۱۷ بود^۹، موقعی که عیاش های گاردهای سفید^{۱۰} در پتروگراد در جریان بود؛ در دلهره انگیزترین ساعات قبل از قیام اکتبر چنین بود؛ در طی روزهای تهاجم آلمان بعد از امضاء قرارداد برست- لیتوفسک^{۱۱}، چنین بود؛ و در روزهای طغیان سوسیال

^۹ - در طی ماه ژوئیه ۱۹۱۷، طغیان بدون نقشه ای در پتروگراد وقوع یافت که به زد و خوردهای خونین منجر شد. حکومت کرنسکی اعلام کرد که مسئولیت طغیان با بلشویک ها بوده است. رهبران بلشویک منجمله تروتسکی دستگیر شدند و روزنامه های آن ها بسته شد.

^{۱۰} - گاردهای سفید، یا سفیدها، نامی است که به نیروهای ضدانقلابی در دوران انقلاب اکتبر و پس از آن اطلاق می شد.

^{۱۱} - برست لیتوفسک- نام شهری است در مرز روسیه و لهستان که قرارداد ترک مخاصمه بین روسیه و آلمان در ۳ مارس ۱۹۱۸ در آن جا به امضاء رسید. مفاد این قرارداد یکسره به ضرر دولت شوروی بود، ولی حکومت جدید چون نمی توانست در آن موقع در صحنه ی جنگ از خود دفاع کند، مجبور به امضاء آن شد. کم تر از دو هفته بعد از امضاء قرارداد، ارتش آلمان به اوکراین حمله برد.

رولوسیونرهای چپ (اس- آر‌ها)،^{۱۲} موقعی که یک قسمت از شورای کمیسرهای خلق- یعنی اقلیت (اس- آر‌ها) از یکی از خیابان‌های مسکو به طرف قسمت دیگر شورای کمیسرهای خلق- یعنی اکثریت بلشویک- در کرملین تیر انداختند، در آن موقع هم او همان طور بود. من یاکوف میخائیلوویچ را با کلاه در همه جا حاضرش به خاطر می آورم که با تبسم می پرسید: "خوب، آیا آشکارا وقت آن نرسیده که دوباره از شورای کمیسرهای خلق به کمیته انقلابی نظامی حرکت کنیم؟" حتا در آن ساعاتی که چکسلواک‌ها، نژنی و نوگورود^{۱۳} را به خطر انداخته بودند و رفیق لنین در اثر گلوله (اس- آر‌ها) مجروح در بستر افتاده بود، سوردلف متزلزل نشد. خون سردی و اطمینان محکمش، هرگز او را ترک نکرد. و این، رفقا، کیفیتی پرارزش، واقعی و گرانبهاء برای یک انقلابی حقیقی است.

ما نمی دانیم چه روزها و ساعاتی در انتظار ماست، در چه نوع نبردهائی مجبور به جنگیدن هستیم، چه نوع سنگرهای را باید فتح و یا حتا موقتاً تسلیم کنیم. ما هم اکنون بیش از یک بار آن‌ها را فتح کرده ایم، از دست داده ایم و مجدداً به فتح آن‌ها نائل شده ایم. نمودار پیشرفت انقلابی خط بسیار پیچیده ای است. ما باید برای

^{۱۲} - اس- آر‌ها- اعضاء حزب سوسیال رولوسیون بودند. این حزب در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد و به زودی به صورت سخن گوی تمام روندهای پوپولیستی در روسیه درآمد. تا قبل از انقلاب ۱۹۱۷، در بین دهقانان نفوذ زیادی داشت. رهبر جناح راست آن، نخست وزیر موقت یعنی کرنسکی بود. پس از پیروزی اکتبر، جناح چپ این حزب در اولین کابینه دولت جدید شرکت کرد ولی پس از مدت کوتاهی با بلشویک‌ها به مخالفت برخاسته و قیام ناکامی را در ژوئیه ۱۹۱۸ بر علیه حکومت جدید رهبری کرد. چند ماه بعد عده ای از ای- آر‌های چپ، به طرف لنین تیراندازی کرده و او را مجروح کردند.

^{۱۳} - ، دو شهر کوچک در نزدیکی پتروگراد. در طی جنگ داخلی، یک دسته از سربازان چکسلواکی با جنگ و گریز مدت‌ها ارتش سرخ را در تعقیب خود داشتند. و یک بار هم تا نزدیکی پتروگراد پیش آمدند.

هر چیز آماده باشیم. روحیه شجاع سوردلف باید دانشجویان دانشگاه سوردلف را برانگیزد. آن وقت می توانیم در باره ی تداوم سنن نظامی حزب مان اطمینان خاطر کسب کنیم.

۷- حزب در مشرق زمین

رفقا، قبلاً گفتیم که تصوف و مذهب، با عضویت در حزب کمونیست، ناسازگار است. این بیان دقیق نبود، و من می خواهم آن را تصحیح کنم- نه به خاطر هیچ گونه تصویرهای تجریدی، بلکه به این خاطر که برای ما، برای حزب کمونیست جمهوری شوروی، این مسأله اهمیت عملی عظیمی دارد.

مسکو، مرکز غیرقابل انکار اتحاد [شوروی] است، ولی ما در این اتحاد دارای یک محیط وسیع پیرامونی هستیم، جایی که ملیت هائی سکونت دارند که قبلاً ستم دیده بودند و مردمانی در آن زندگی می کنند که، نه به خاطر تقصیر خودشان، عقب افتاده هستند. مسأله تأسیس و یا توسعه احزاب کمونیست در این مناطق، اکنون یکی از مهم ترین و بغرنج ترین مسائل ماست؛ و پیدا کردن راه حل آن، مسنولیتی است که در طی کارهای آینده، بر دوش های جوان دانشجویان سوردلف قرار گرفته است.

سرحدات ما با دنیای خارج، و اول از همه و در درجه نخست از طرف مشرق پرجمعیت، در جوار مرزهای این جمهوری های شوروی عقب افتاده واقع شده است. مطابق با قوانین و منطق دیکتاتوری پرولتاریا، ما اجازه نخواهیم داد که حتی یکی از آن احزابی که علناً و یا در خفا به عنوان آژانس های دولت بورژوازی عمل می کنند، سرشان را در هیچ یک از کشورهای که این اتحاد را تشکیل داده اند، بلند کنند. به عبارت دیگر ما فقط حق یک حزب کمونیست را برای حکم رانی در طی دوره انتقال انقلابی، به رسمیت می شناسیم. و به همین ترتیب ما در ترکستان، آذربایجان، گرجستان، و ارمنستان، مانند سایر نواحی اتحادمان، فقط به حزب کمونیست محلی که

به وسیله فقیرترین کارگران پشتیبانی می شود و حق کنترل سرنوشت مردم را در طی دوره انتقالی دارد، اختیار حکم رانی می دهیم.

ولی آن پایه های اجتماعی که حزب ما در شهرها از آن برخاست و در طی نبرد آبدیده شد- یعنی پرولتاریا- در این نواحی بسیار ضعیف است. پرولتاریای این مناطق ضعیف است. حتا آن تاریخ نسبتاً کوتاه سیاسی ما قبل انقلاب که مشخصه پرولتاریای پتروگراد بود، در این مناطق وجود ندارد. در آن جا، تنها انقلاب اکتبر بود که توده های دهقانی عقب افتاده و قبلاً بسیار ستمدیده را، به زندگی سیاسی آگاه و یا نیمه آگاه بیدار کرد، و همین طور که آن ها بیدار می شوند به طرف حزب کمونیست که آن را به عنوان آزادکننده خود می بینند، کشیده می شوند. پیشروترین عناصر آن ها- آن هائی که صادق هستند، انقلابی هستند، ولی در گذشته از فیض تعلیم در مبارزه طبقاتی، تجربه در اعتصابات، طغیان ها، نبرد در سنگرها، تبلیغات محافل مطالعه و داشتن مطبوعات به زبان خود و یا زبان های خارجی محروم بوده اند- تقلا می کنند که به صفوف حزب وارد شوند. این ها عناصری هستند که تازه خود را از بربریت نیمه بدوی، از لامانیسم، شامانیسم و قلمرو اسلام بیرون کشیده اند، و اکنون به در حزب کمونیست می کویند. ما، در حزب خود را به روی این عناصر پیشرو از میان مردمان عقب افتاده باز می کنیم؛ و تعجبی ندارد اگر می بینیم که در ترکستان و بعضی جمهوری های دیگر، درصد قابل ملاحظه ای از اعضای حزب ما را معتقدین به مذهب تشکیل می دهند- در بعضی از احزاب، این رقم حتا به ۱۵ درصد هم می رسد.

آیا این با تنوری هائی که بعضی "رهبران" در مورد سازگاری مذهب با مارکسیسم پیش کشیده اند، هیچ وجه مشترکی دارد؟ خیر، هیچ گونه وجه مشترکی وجود ندارد. این امر کاملاً متفاوتی است موقعی که یک آقای تحصیل کرده روشن فکر که دست سرنوشت او را به داخل حزب کمونیست انداخته، ولی احساس نارضایتی می کند و یا دچار آروغ زدن ایدئولوژیکی شده و یا دل پیچه ناشی از سوء هضم تنوریک

گرفته، فکر می کند که گاهی اوقات به جرعه ای از داروی صوفیانه احتیاج دارد تا دل پیچه ی ایدنولوژیکی یا کسالت دیگری را بر طرف کند. این نوع بطالت ایدنولوژیکی، این نوع پستی عوام فریبانه، به عوض تهنیب، در حقیقت یک اشرافیت میتدل است.

ولی موقعی که صحبت بر سر اعضای خام و جدید جمهوری های ترکستان و آذربایجان است که بر در ما می کوبند- یعنی پیش قدمان و آن هائی که تاریخ هنوز امتحان شان نکرده است- موضوع کاملاً فرق می کند. ما باید آن ها را داخل کنیم و تعلیم دهیم. البته بهتر بود اگر ما در این مناطق پرولتاریائی داشتیم که به همین زودی تجربه اعتصاب و زور آزمائی در مقابل کلیسا را کسب کرده و تعصبات قدیمی را دور انداخته بود و تازه آن موقع به طرف کمونیسم می آمد. در اروپا وضع بدین منوال است و تا درجه معینی در مرکز کشور خودمان هم این گونه بوده و هست. ولی مشرق زمین از تمام این تحصیلات قبلی محروم بوده است. در آن جا حزب ما یک مدرسه ابتدائی است و باید مطابق با آن مسنولیت های خود را به انجام برساند. ما آن رفقائی را که هنوز از مذهب نبریده اند به درون صفوف خود راه می دهیم، نه به این خاطر که مارکسیسم را با اسلام آشتی دهیم، بلکه بر عکس به این خاطر که با مهارت ولی با پی گیری، آگاهی اعضای عقب افتاده را از خرافات، که جوهر وجودشان دشمن ابدی کمونیسم است، آزاد کنیم.

ما باید با تمام وسائلی که در اختیار حزب است به آن ها کمک کنیم تا تمام زیر و بم آگاهی خود را از نو پایه ریزی کنند، باید سطح این آگاهی را آن قدر بالا ببریم تا آن ها واقعاً موفق به کسب یک جهان بینی ماتریالیستی کاملاً فعال بشوند. رفقائی دانشگاه سوردلف، یکی از مهم ترین مأموریت های شما، توسعه دادن و قوت بخشیدن به پیوندهای بین مشرق و مغرب است. به خاطر داشته باشید: ما سرچشمه و حامل فرهنگ در قاره ی پهناور آسیا هستیم. ما اول از همه باید مأموریت خود را در آن قسمت از مشرق زمین که در محدوده اتحاد شوروی خودمان است، به کار اندازیم و

انجام دهیم. حتی اگر تعلیم جدید ایدئولوژیکی برای ترک ها، بشخیرها و فرقیزهای پیر و یا بالغ مشکل باشد، این کار در رابطه با جوانان بومی کاملاً امکان پذیر است. این اول از همه وظیفه کمونیست های جوان ما در دانشگاه سوردلف است. انقلاب سال ها به درازا خواهد کشید، خیلی سال ها. تنها پس از چندین دهه است که وسعت یافته و کامل خواهد شد. شما ادامه دهنده ی آن خواهید بود. نمی دانم که آیا همه ی شما تکمیل کننده اش خواهید بود یا خیر. ولی رفقا، این مایه ی خوشبختی عظیمی است که شما شرکت کنندگان در انقلاب خواهید بود و نخواهید گذاشت که از تداوم ایدئولوژیکی انقلابی جدا شوید و یا در اختیار داشتن ابزار تنوریک مبارزه، آن را در پهنه هر چه وسیع تری به کار خواهید برد. هدف اصلی دانشگاه سوردلف تعلیم دادن مطمئن ترین وسیله دفاعی ما، یعنی نمایندگان نسل جوان است. بگذارید همیشه این را به خاطر بسپاریم: در پایان، تنوری پیروز می شود!

۸- دانشگاه سوردلف و لنین

من شکی ندارم که طی سال های آینده، پیوندهای بین دانشگاه سوردلف از یک طرف، و انسیتیوی لنین و انسیتیوی مارکس از طرف دیگر، مستحکم تر خواهد شد. برای نسل جوان، راه به طرف مارکس از لنین می گذرد. راه مستقیم بیش تر و بیش تر مشکل خواهد شد، به این خاطر که فاصله بین نسلی که تازه بر می خیزد، و نبوغ مارکس و انگلس که سوسیالیسم علمی را بنیان گذاردند، دارد اکنون درازتر و درازتر می شود. لنینیسم، عالی ترین تجسم و تمرکز مارکسیسم برای عمل مستقیم انقلابی در عصر امپریالیستی احتضار مرگ جامعه بورژوائی است. انسیتیوی لنین در مسکو باید به یک آکادمی برای استراتژی انقلاب تبدیل شود. پیوند بین دانشگاه سوردلف و این انسیتیو، باید از همان اوان ایجاد شده و سپس توسعه و استحکام یابد.

رفقا! در آستانه جشن پنجمین سالگرد خود، ما به هیچ چیز به اندازه این غبطه نمی خوریم که رهبر ارجمندمان ایلچ [لنین] این جا در بین ما نیست. فکر کسالت شدید و طولانی او همیشه در گوشه مغز ماست. ولی به همراه این اندوه، احساسی از اطمینان خلل ناپذیر، که ضمناً تسکین دهنده اند و همان نیز هست، وجود دارد، و آن این که روحیه توانای لنین به گونه ای مطمئن و مستحکم به داخل حزب کمونیست ما و دانشگاه سوردلف که یکی از معتبرترین متحدین حزب است، رسوخ کرده است. از این نقطه نظر می توانیم بگوئیم که اگر رهبر و معلم ما امروز در این جا بین ما ننشسته است، ولی در عوض نبوغ انقلابی او با ماست. در این جشن سالگرد دانشگاه سوردلف همراه ماست. سینه های انقلابی ما در آن اتمسفری از دکتترین بهتر و عالی تر تنفس می کند که کل توسعه قبلی بشر خلق کرده است. به این خاطر است که ما این چنین عمیقاً مطمئن هستیم که فردا از آن ما خواهد بود.

رفقا، من نمی توانم به گونه ی دیگری شادباش های خود را از طرف کمیته مرکزی حزب مان خاتمه دهم، مگر این که سلام های رفیقانه و عشق پرحرارت دانشجویان را به رهبرمان ایلچ برسانم. [کن زدن و خواندن سرود انترناسیونال].

لئون تروتسکی

۱۸ ژوئن ۱۹۲۳